

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۷، شماره ۳۶، پاییز و زمستان ۹۳

شاخصه‌های سبکی نثر جلال آل احمد (علمی - پژوهشی)*

ابراهیم درویشی کوهی
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی شرق شناسی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان
دکتر محمد صادق بصیری
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

جلال آل احمد از نویسندگان نام آشنایی می باشد که در چند حوزه نویسنده‌گی؛ از جمله ژورنال نویسی و تک گویی، فعالیت داشته است. آل احمد، از نمایندگان دوره سوم نثر معاصر فارسی است که گاه، از جایگاه پیشرو اجتماعی قلم می زند. آنچه در نثرش آشکار است، نقادی او در سبک‌های نوشتاری می باشد. آل احمد می کوشد تا تحوّل در نثر معاصر پدید آورد. او از پیشگامان نثر محاوره‌ای است. ساختار دستوری زبان کهن را به هم می ریزد و زبان محاوره‌ای و نوشتاری را به حدی به هم نزدیک می کند که در نوشته‌هایش، تفاوت این دو را نمی توان به آسانی دریافت و چه بسا که در برخی از داستان‌هایش، زبان بر نوشته پیشی بگیرد. یکی از مهم ترین دلایل ماندگاری سبک او را نیز، می توان همین ایجاد تحوّل معرفی کرد. این مقاله در پی بررسی شاخصه‌های سبکی نثر وی می باشد. در پایان نیز، نثر او را نثری سهل و ممتنع و نزدیک به گفتار، معرفی می کند.

واژگان کلیدی: جلال آل احمد، نثر فارسی، سبک، طنز.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۳/۸/۲۱

saba2126@yahoo.com

ms.basiri@gmail.com

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۲/۱۲/۲۴

نشانی پست الکترونیک نویسنده‌گان:

۱ - مقدمه

نثر جلال، به دلیل ویژگی‌های سهل و ممتنعی که دارد، همواره هواداران و مخالفانی داشته‌است. ماهیت این نثر، برگرفته از روح ناآرام و ساختارشکن آل‌احمد در عرصه سیاست و فرهنگ است، عاملی که سبب شده است، انتقال مفاهیم و معانی در بسیاری از موارد به دشواری صورت گیرد.

میزان به کارگیری کنایات و فولکلورهای زبانی، در برخی آثار آل‌احمد به قدری زیاد است که مخاطب غیر متخصص، نمی‌تواند از خواندن آن‌ها لذتی حاصل کند. هرچند کاربرد زبان گفتار در نوشتار، قبل از آل‌احمد هم سابقه داشته است؛ اما این نوع سبک نوشتاری، به نام آل‌احمد در ایران شناخته می‌شود.

عبدالعلی دستغیب از منتقدان نظم و نثر معاصر ایران، جلال آل‌احمد را از نمایندگان دوره سوم نثر معاصر فارسی می‌داند. وی معتقد است نثر معاصر فارسی در چهار دوره قابل مطالعه است: دوره نخست، نثر دوران مشروطه می‌باشد که در فاصله سال‌های ۱۳۰۰-۱۲۸۵ ه.ش (۱۹۲۲ - ۱۹۰۷ م) شکل گرفته است. دوره دوم، در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۰ ه.ش (۱۹۴۲ - ۱۹۲۲ م) است - که برخی نثر این دوره را به عنوان «نثر دوره کودتا» می‌شناسند. (رحیمیان، ۱۳۸۴: ۱۵) دوران سوم از فاصله سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰ ه.ش (۱۹۷۹ - ۱۹۴۲ م)، یعنی تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. دوران چهارم نثر معاصر فارسی هم، از سال ۱۳۵۷ ه.ش (۱۹۷۹ م) تا کنون می‌باشد.

یکی از بزرگترین رویدادهای ادبی دوران سوم نثر معاصر فارسی، تشکیل نخستین کنگره ادبی در تهران است. (۱۳۲۵ ه.ش - ۱۹۴۷ م) در این کنگره، بزرگانی همچون علامه دهخدا، صادق هدایت، پرویز ناتل خانلری، احسان طبری، بزرگ علوی، نیما یوشیج و ... شرکت داشته‌اند. کنگره در واقع نبردگاه کهنه گرایان و نوگرایان ادبیات ایران است. جلال آل‌احمد در این زمان، داستان‌نویس و مقاله‌نویس است. وی همچنین از فعالان حزب توده ایران - از احزاب سیاسی کشور - می‌باشد.

از آنجایی که همه گویندگان و نویسندگان، برای بیداری جامعه ایران می‌کوشند، «جلال نیز می‌خواهد همانند علامه دهخدا، عارف قروینی، ملک‌الشعرا بهار، میرزاده عشقی، فرخی یزدی، شیخ محمد خیابانی، نیما یوشیج و ... با برافروختن مشعل آزادی، به

چهره ستم و تاریکی سیلی بزند.» (دستغیب. ۱۳۷۱: ۱۵) بنابراین بیقراری، خشم آگینی و پاکیزگی سخن، در نثر آل احمد می درخشد. «او گاهی از جایگاه پیشرو اجتماعی قلم می زند.» (همان: ۱۵۴) آنچه در نثر آل احمد آشکار است، نقّادی او در سبک نوشتار است. جلال می کوشد تا تحوّل در نثر معاصر پدید آورد که موجبات ماندگاری وی می شود. دیدگاه جلال در خصوص سبک نثر معاصر، شنیدنی و قابل تأمل است. او آشکارا نویسندگان و گویندگان معاصر را به چالش می کشد که سخن آنان متمایز از گذشتگان نیست. به همین دلیل، تلاش می کند، متمایز از سبک دیگران بنویسد و در پیدا کردن اصطلاحات عامیانه، همانند دهخدا و صادق هدایت هشیار باشد. جلال، در نقد ادبیات معاصر می نویسد: «ادبیات معاصر فارسی، به سبک بی توجه است، اغلب شعرا، مثل هم می گویند و اغلب نویسندگان، مثل هم می نویسند. خیلی به ندرت می شود از شعر یا نثری دریافت که امضای چه کسی باید باشد.» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۶۵)

۱-۱- ضرورت انجام تحقیق

دریافت مفهوم آثار دوره های مختلف ادبی ایران، به کمک آشنایی با زبان فارسی، تا حدّی امکان پذیر است. ولی برخی از شاعران و نویسندگان، در بیان مطالب، دارای سبک نویسندگی یا شاعری خاصّ خود می باشند و از اصطلاحات و واژه ها و نحوه بیان ویژه استفاده می کنند پس درک کامل و دریافت مفاهیم دقیق مطالب، وابسته به آشنایی با سبک و شیوه های بیان مطلب در هر دوره و یا در اثر هر نویسنده و شاعر می باشد. جلال آل احمد جزو نویسندگان صاحب سبکی است که فهم آثار و داستان هایش، برای خواننده غیر متخصص، بویژه مخاطب غیر ایرانی بسیار دشوار می نماید. این پژوهش، به بیان سبک ویژه جلال آل احمد می پردازد که درک بهتر نوشته های وی را آسان می نماید.

۲-۱- پیشینه تحقیق

جلال آل احمد یکی از پرکارترین و مؤثرترین نویسندگان معاصر است که به دلیل زیبایی و نیکویی نوشته هایش، موضوع تحقیقات فراوانی بوده است. برای مثال می توان به نقد آثار جلال آل احمد نوشته عبدالعلی دستغیب اشاره کرد. اما تحقیقی مجزاً در زمینه سبک خاصّ نویسندگی وی تاکنون انجام نپذیرفته است.

۲- بحث (شاخصه‌های سبکی نثر جلال آل احمد)

در بسیاری از موارد، با بهره‌گیری از الگوی دستور زبان، می‌توان به شیوه‌ی عادی، مفهوم عبارت‌های جلال را دریافت. اما در موارد زیادی هم به دلیل وجود شاخصه‌های سبکی خاص، این امر میسر نمی‌شود.

نگارندگان این مقاله، تلاش کرده‌اند به منظور معرفی بهتر آثار داستانی و غیرداستانی جلال، مهم‌ترین شاخصه‌های نوشتاری وی را استخراج کنند، تا خوانندگان آثارش، خاصه غیرفارسی‌زبانان، بتوانند شناخت بیشتری از مضامین اجتماعی - ادبی نوشته‌های جلال پیدا کنند.

در این پژوهش، ویژگی‌های سبکی جلال آل‌احمد، در ده زمینه مورد بررسی قرار می‌گیرد که در ذیل آورده شده است:

۱) حذف فعل (۲) تقدّم و تأخّر ارکان جمله (۳) کاربرد « واو » عطف (۴) توصیف (۵) شکسته‌نویسی (نثر محاوره‌ای) (۶) ناتمام نویسی (نثر مقطع و بریده) (۷) طنز (۸) نثر شاعرانه (۹) رمزی - تمثیلی

۲-۱- حذف فعل

یکی از پرکاربردترین شاخصه‌های سبکی جلال آل احمد، شاخصه «حذف» است. جلال با نادیده گرفتن دستور زبان فارسی، آگاهانه از این شاخصه بهره می‌گیرد. حذف، در نثر جلال حدّ و مرز ندارد. شامل مواردی همچون حذف فعل، فاعل، مفعول، متمم و قید است. حتی گاهی به حذف جمله از پیکره سخن نیز می‌رسد. اینک چند نمونه در اینجا نموده می‌شود.

در جملات زیر، نویسنده، از آوردن فعل خودداری کرده است. چرا که فعل جمله از نشانه‌های موجود در جمله، مشخص می‌شود.

- و برای اوّل بار احساس خریّت [...]

- وضو می‌گرفتم و نمازی می‌خواندم - و گاهی نماز شب [...]

- پنج و نیم صبح راه افتادیم از مهرآباد و پذیرایی در طیّاره [...]

- آشیانه حجّاج پر بود از آدم . بچه ها مثل متکا پیچیده و دراز و گرد، در خواب ...
بعد از ظهر آب ته کشید و هجوم مردم (خسی در میقات)

- سواری هم که زیر پای برادرم بود. یا تهران بود یا گرگان و دشت... (آل احمد،
۱۳۷۸: ۴۸)

- به رحمت حق پیوست و دومی به بازنشستگی و سکوت (آل احمد، ۱۳۶۳: ۲۲)
- عین نخستین حوزه های مخفی مسیحیان در دخمه های روم (همان: ۳۱)
- اسرائیل، سرمشقی در معامله با غرب (همان: ۵۲)
- کلّ چاه های نفت بجای گل دسته مساجد در زمین هایشان روئیده.. (همان: ۶۲)
- مدام از گرما می نالید و از خشکی (همان: ۶۷)
- در عرض سیزده سال حجم فرهنگ پنج برابر شده (همان: ۶۸)
- در ولایتی که نه حیدر را می شناسند و نه صفر را (همان: ۷۰)

- مشخصات این درد را بجویم و علت یا علت هایش را. و اگر دست داد راه علاجش
را.. (آل احمد ۱۳۵۶، پنج داستان: ۱۷)

- عمو ، بغل دست بابام و آن های دیگر هم هر کدام زیر یک پایه ... (همان: ۴۶).
چشم افتاد بهش ، سیاه و بزرگ و بد ترکیب (همان: ۵۵)

نمونه حذف جمله و دیگر ارکان جمله نیز، در جملات زیر، قابل مشاهده است.
- از کجا می توانستم حتم داشته باشم که معظّم نکنند و آبرویم را نبرند و هزار اسم
روی خودم و بچه ام نگذارند؟ از کجا؟ (آل احمد، ۱۳۸۴: ۱۱)
- لامذهب! با این آلت کفر توی مسجد؟ توی خانه ی خدا؟ (آل احمد، ۱۳۸۴: ۹)
- مرتیکه بی دین از خدا خجالت نمی کشی؟ آخه شرمی ... حیایی ... (آل احمد، ۱۳۸۴:

(۹

- غیر از این‌ها، یک معلم ورزش هم داشتیم که دو هفته بعد دیدمش و اصفهانی بود و از آن قاچاق‌ها. (...) (آل احمد، ۱۳۸۴، مدیر مدرسه: ۱۷)
- زن داشت و بچه‌ای که حتماً بیش از حد لزوم همبازی داشت و نود تومان حقوق (...) (همان: ۲۰)
- اعتماد اهل محل را چطور از بین بردند که نه انجمنی (...) ، نه کمکی به بی بضاعت‌ها (...) و هر روز هم در دسر فرماندار نظامی و بچه‌ها را مثل قاطر چموش کرده‌اند و این حرف‌ها (...) (همان: ۳۱)
- معمولاً بزرگترها به کوچکترها کمک می‌کردند. گاهی هم فرّاش یا ناظم (...) (همان: ۳۷)
- اگر یک خرده می‌دویدی، تا دو سه سال دیگر، هم برق مدرسه درست می‌شد و هم تلفنش (...) (همان: ۳۷)
- آب خوردن را نوبتی می‌آوردند. هر کدام از فرّاشها یک روز (...) (همان: ۴۰)

۲-۲. تقدّم و تأخّر ارکان جمله

این شاخصه نوشتاری، در متون قدیم و جدید به لحاظ تأثیرگذاری متن بر روی مخاطب، کم و بیش دیده می‌شود. اما در نثر آل احمد، از شاخصه‌های پرکاربرد است. شاید علت اصلی آن، تأثیر مستقیم جمله‌بندی زبان محاوره یا گفتار در نوشتار باشد. «وقتی گفتار روزمره به کتابت درآید، شکل جمله‌بندی زبان گفتاری نیز در آثار ادبی رایج می‌شود.» (پیروز، ۱۳۷۲: ۱۲۹) در این جا سعی شده است برای ویژگی تقدّم و تأخّر ارکان جمله در آثار آل احمد، نمونه‌هایی آورده شود.

- معلم کلاس اوّل باریکه‌ای بود. سیاه سوخته. (آل احمد، ۱۳۸۴، مدیر مدرسه: ۱۶)
- معلم کلاس سه، یک جوان ترکه‌ای بود، بلند و با صورت استخوانی (همان: ۱۶)
- دو تاشان هم زن داشتند. میرزا بنویس کلاس اوّل و مدیر کلّ کلاس چهار (همان: ۱۸)
- مثل بچه مدرسه‌ها آقا، آقا می‌کرد. با هر جمله‌ای (همان: ۳۴)
- زخم‌بندی کردم. قوزک پایش را (همان: ۳۴)

- بعد ساعت یک رسیدیم به هتل ایتنوریست و تا ناهار بدهند شد ساعت سه (آل احمد،

۱۳۶۹: ۳۶)

- صبح روی دریا که بودیم یکی از پنجره‌های روزنامه‌ای انداخت بیرون. (همان: ۳۷)

- آشپزها داشتند کتلت لوله‌ای درست می کردند برای نهار. (همان: ۳۷)

- دم در گمرک، عده‌ای زن ایستاده بودند با دسته گل‌ها. (همان: ۱۲)

- و بعد رفتیم به رختخواب. (همان: ۴۴)

- از ته بر سقف مسجد نشسته بود - نخراشیده و زمخت. (آل احمد، ۱۳۵۶، پنج داستان:

۱۲)

- عصبانیت‌هایش را زیاد دیده بودم - سرخودم یا مادرم یا مریدها یا کاسب کارهای

محل. (همان: ۳۷)

- چلوویی هیچ وقت اشتهای مرا تیز نمی کرد. با پشت دری‌هایش و درهای

بسته‌اش. (همان: ۳۸)

- و از آن پس بود که فقر به معنی دقیقش آمد و ما شدیم فراموش شدگان. (همان: ۵۲)

- و بعد رها کنم این همه بحث تاریخی را. (همان: ۷۲)

- تا کسی شان در فلان توقف گاه می خوابد به شبی یک تومان. (همان: ۸۲)

- و این است بزرگ‌ترین خطر شهرنشینی، تازه پای ما. (همان: ۱۴۳)

- مشهور بودند به سه یار دانشگاهی. (آل احمد، ۱۳۶۳: ۲۱)

- دقت‌ها باشد در یادآوری وقایع. (همان: ۲۳)

- حال می کنند به رأی و نظر خود. (همان: ۲۸)

- بیاورم حرف و سخنی با آن مردک یک دست را. (همان: ۳۴)

- می گویم امری خلاف عرف و عادت. (همان: ۴۸)

- عربی حرف می زدند اما هر کدام یک جور. (همان: ۷۵)

- تمام زن و بچه‌ها را از دمشق دارند می فرستند به لبنان. (همان: ۹۶)

۲-۳. کاربرد « واو » عطف

حرف پیوند (ربط) « و » که در میان جملات هم پایه و وابسته استفاده می‌شود، در آثار جلال جلوه ویژه‌ای دارد. جلال در بند آن نیست که از این حرف، به صورت علمی و فنی، در پیوند میان جملات هم پایه و یا وابسته و مرکب استفاده کند. بلکه برای جلال، استفاده از واو عطف، جنبه زینتی و شعر گونه‌گی دارد. او خوش دارد به جای مکث و درنگ در پایان جملات مستقل و کامل، بلافاصله از حرف عطف « واو » استفاده کند، بی‌آنکه جمله آغازین بعدی بدان نیازی داشته باشد. در اینجا، به دلیل کثرت کاربرد این شاخصه، به نمونه‌هایی از دو اثر جلال آل احمد اکتفا می‌شود:

- عاقبت به کمک مسؤل روابط خارجی اینتوریست دریاکو، برایم صبحانه آوردند توی اتاق. کره و مربا و شیر و چای و تخم مرغ. (آل احمد، ۱۳۶۹: ۴۴)

- خوراکی و پوشاکی و نوشاکی. و همه چه اشتهانگیز. و زن و مردی جوان جیک جیک کنان از این پنجره به دیگری. (همان: ۵۱)

- سوچه ایوان‌ها و چه شیروانی‌ها و چه رودها و چه تلمبه‌هایی بر کنار هر چهار راهی (همان: ۶۸)

- اما اینجا کلیسایی بود و روز یکشنبه بود و ازدحام مردم. (همان: ۶۸)

می‌گفت که آن نقشه‌ها و تصفیه‌ها و فداکاری‌ها و مؤسّسات راهنوز نمی‌شناسند. (همان: ۷۰)

- و حال من همان حال میان صفا و مروه. (همان: ۷۰)

- تأثری و حسرتی و بغضی و قهری و کینه‌ای و محبتی. (همان: ۷۰)

- دیگر بساطم را توی چمدانم گذاشتند و آن را بستند و کناری گذاشتند و همان پیرمرد، چمدانم را باز کرد و من گمان می‌کردم فارسی نمی‌داند... (آل احمد، ۱۳۸۴، سه-تار: ۱۶۱)

- و من سخت تشنه بودم ... (همان: ۱۶۳)

- و مثل اینکه چیزی از عقب به تخم چشم‌هایم فشار می‌آورد. (همان: ۱۶۳)

- و الآن است که تخم چشم‌هایم بیرون خواهد پرید. (همان: ۱۶۳)

- کلاه نداشتم و یقه‌ام باز بود. (همان: ۱۶۳)

- دیگر نه تشنه‌ام بود و نه هوا گرم و نه عصبانی بودم. (همان: ۱۶۴)
- و من هر چه سعی می‌کردم خودم را تسلی بدهم و به مردم نگاه کنم (همان: ۱۷۴)
- و باز سرفه‌اش گرفت و جمله‌اش ناتمام ماند. (همان: ۱۴۰)
- و رفت. و باز احمدعلی خان ماند و افکار مغشوش و اضطراب آورش. (همان: ۱۲۳)
- با دست راستش بسته‌ی علف روی سرش را گرفته بود و لبه پایین نیم تنه‌اش بالا
جسته بود و زیر شکمش، بالای پاچین قرمز کمی پیدا بود. (همان: ۸۹)
- و مادرم ما را دعوا می‌کرد و پشت دستش را گاز می‌گرفت و ما را وا می‌داشت
استغفار کنیم. (همان: ۶۷)

۲-۴- توصیف

یکی از راه‌های مهارت یافتن در نویسندگی، توصیف وقایع و محیط اطراف است. استفاده از توصیف، در خلق آثار هنری مانند شعر، داستان، نمایش و سایر علوم و فنون امروزه، کاربرد ویژه‌ای دارد. هر قدر توصیفات نویسنده‌ای طبیعی‌تر، واقعی‌تر و ملموس‌تر باشد، قدرت درک مخاطب از آن اثر هنری بیشتر می‌شود. نویسنده ضمن مشاهده دقیق از پدیده‌ها و فضاهای داستانی که خلق می‌کند، در تلاش است از عناصر زیبای ادبی و خیالی استفاده کند. جلال آل احمد نیز، از مهارت توصیف در خلق آثار داستانی خویش، فراوان استفاده کرده است. گاهی به قدری به جزئیات حوادث داستانی خویش می‌پردازد که مخاطب تصور می‌کند، نویسنده از نزدیک و در واقعیت، چنین پدیده‌ای را مشاهده کرده است. ضمن این که برخی از توصیفات او واقعاً منطبق بر مشاهده از نزدیک بوده است. اینک نمونه‌هایی از شاخصه توصیف در آثار داستانی جلال آل احمد، در اینجا بیان می‌شود.

۲-۴-۱- توصیف لباس احرام

« پیراهنی بود عین کله‌قند، با این حال در طرف دامنش را با چاقو دریدم تا بشود توش نشست و برخاست ولی دوشش چنان تنگ است که انگار مدام در آغوش کسی هستی.» (آل احمد، ۱۳۶۹: ۱۳)

۲-۴-۲ - توصیف ریش مرد

«توی ماشین، سیدی بود سخت چاق و سرخ و سفید، با ریش دو سه رنگ تهش سفید، و قرمز؛ و آخرهایش سیاه. (رنگ و حنایش دیر شده.)» (همان: ۲۴)

۲-۴-۳ - توصیف فقر مردم

«سه تا سیاه، زنی و مردی و کودکی - ریخته بودند سر یک شتر. گوشت قرمز را تگه تگه از استخوان می‌بریدند و می‌کنند. این طور که دیدم، با این قربانی عظیم، دو سه احساس ابتدایی آدم بدوی را ارضاء می‌کنند. قربانی حیوان به جای انسان - گوسفند به جای اسماعیل و بعد بهترین تمرین است برای چاقو زدن برای خون‌ریزی، برای خون دیدن. زن و مرد و بچه، چاقو به دست، چه عشرتی می‌کنند با لاشه‌ها....» (همان: ۱۳۲)

۲-۴-۴ - توصیف عرفات

«این عرفات یک بیابان است. جلگه‌مانندی، از سه طرف میان کوه‌ها محصور، سر راه طائف. دشتی مرتفع، حوضچه مانند و خنک‌تر از اطراف. و در حدود چمنزار، بخصوص پای کوه‌های شرقی مگه است و کف حوضچه پوشیده است از شن نرمی شبیه ماسه. کنار دریا با خرده‌های صدف یا چیزی درخشان و برق زنان و خامه‌ای رنگ.» (همان: ۴)

۲-۴-۵ - توصیف آب‌تنی در دریا

«من پریدم توی آب، آب تمیز و عمیق و سبز و عین بلور. باید از چنان ریگزار درآمده باشی تا بفهمی معنی آب دریا چیست...» (همان: ۱۷۵)

۲-۴-۶ - توصیف زنی عرب

«عبای سیاهش سخت نازک بود و زیر آن پیراهنِ درازِ پاره‌ای به تن داشت. حتماً سردش بود. خود من هم سردم بود...» (همان: ۵۳)

۲-۴-۷ - توصیف معاشقه با زنی به نام «ماه جان»

«دامن پیراهن نیم‌تنه‌اش، با هر حرکت دست می‌رفت بالا و پهلو و تیره پشتش نمایان می‌شد...» (آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۴۲ - ۴۱)

۲-۴-۸ - توصیف صحنه‌ای که گرگی کودک را درید

«اول لگه‌های سیاه روی برف، بعد جای پاهایشان. سه انگشت جلو و یکی عقب. بعد یک جا برف بدجوری آشفته بود. یعنی صحنه جدال! ... اول کیفش را پیدا کردم، بعد یک لنگه کفش را و بعد یکی دو تکه پارچه ...» (همان: ۱۶۵)

۲-۴-۹ - توصیف حالات درونی راوی

دیدم دلم دارد به هم می‌خورد. خودم را کشیدم کنار و دو مشت برف به صورتم مالیدم و دندان‌هام از سرمای برف آزرده. حالم جا آمد و دیدم که ستاره‌ای افتاد. و در آسمان صاف، دنباله‌اش بلند و رنگین، آبی به زرد آمیخته. هر چه بود قندیل‌های از یخ بسته ستارگان آویخته بود. (همان: ۱۶۶)

۲-۴-۱۰ - توصیف ذهن انسان

دیدم دنیای ذهنی آدمی، خود آسمانی است. گاهی ابری، گاهی بارانی و گاهی رعد و برقی در آن و گاهی با زمزمه گذر هواپیمایی از دور که معلوم نیست از کجا به کجا. (همان: ۱۳۰)

۲-۴-۱۱ - توصیف سکوت محله

سکوت آن اطراف را پرش یک کلاغ سرسخت و پرطقت هم بر هم نمی‌زد. همه آرام و بی‌صدا، همچون مشایعت کنندگانی که از گورستان بر می‌گردند، ساکت و بی‌صدا به طرف خانه‌های خود بر می‌گشتند. (آل احمد، ۱۳۷۸: ۱۲ - ۱۱)

۲-۴-۱۲ - توصیف اتاق کشتی

یک بخاری برقی زیر نیمکت؛ یک استبولی مانند (ظرف) لابد برای استفراغ و غیره یا لگن زیرتخت؛ یک کمر بند نجات پهلویش از چوب پنبه، دو تا رادیاتور حرارت مرکزی؛ چراغ خواب، دو تا حباب به سقف چسبیده و دو پنجره گرد رو به دریا. (آل احمد، ۱۳۶۹: ۳۵)

۲-۵ - شکسته نویسی

این شاخصه، وارد کردن گفتار در نوشتار است. جلال آل احمد، آن گونه که حرف می‌زند می‌نویسد. از این رو، اگر کسی نتواند فارسی حرف بزند و از زبان گفتار آگاهی

کافی داشته باشد، چندان قادر نیست مفهوم برخی مکالمات و نوشته‌های داستانی آل احمد را بفهمد. در این جا به نمونه‌هایی اشاره می‌شود که جلال آل احمد، آگاهانه به ضبط مکالمات اشخاص و افراد در داستان‌ها به صورت گفتاری پرداخته است.

- وقتی که هنوز کار تموم نشده بود، هفت ژاندارم از لای درختان پشت نه دستگاه رد شدند و خودشون رو تو جنگل قایم کردند. (آل احمد، ۱۳۷۸: ۱۱)

- آقای مهندس شما هر چی باشه مستخدم دولتید دولت خرج تحصیل شما رو داده. شما رو تربیت کرد. (همان: ۱۲)

- شما ... من نمی‌دونم چیه؟ اما ازشون برای دولت خبرهایی میرسه شاید راست نباشه. (همان: ۱۳)

- خوب. جناب آقای مهندس! گزارش میدن که کارگرهای معدن شما مسلح‌اند. (همان: ۱۵)

- نمی‌دونم از بابل ما چی می‌خواستید که توش ندیدید: به نظرم اگه پارسال بابل بودیم - اون وقت‌ها که هنوز صاحب ماشینام بودم، سالی یک دفعه‌م رنگ دریا رو نمی‌دیدم. (همان: ۴۷)

- پس اون جوونکی هم که پریروز ما رو به بابلسر برد، برادر شما بود؟ (همان: ۴۸)

- نه همیشه به جان خودم نمیشه. (آل احمد، ۱۳۸۴: ۱۱)

- حتماً باید بخونی و گرنه روحم کسل می‌شه. (همان: ۱۱)

- ننه جون شما هیچ کدوم یادتون نمیداش. منو تازه دو سه سال بود به خونگی شوور فرستاده بودن. (همان: ۳۰)

- خلاصش مشهدی حسنه و رفیقش، هفته‌ عید شیرینی پزی شونو کردن. پولارو کم کم در آوردن. (همان: ۳۴)

- ضعیفه! بسّه. خدا رو خوش نمی‌آد. مردم رو پشت بونا می‌شنون. زنیکه آخه چی می‌گی؟ من تکلیفم رو بهتر از تو می‌دونم. مسأله شو از آقا پرسیدم. گفت اشکال نداره ... آخه چرا پيله می‌کنی؟ (همان: ۶۵)

- عُمَر گُشون رفته بود خانه داییم و سمنو پزون رفته بود خانه عمّه. (آل احمد، ۱۳۵۶:

(۲۰)

- حالا میریم سراغ بلا. یعنی میگین باهاش چیکار می کنیم؟ چیکار می تونیم

بکنیم؟ (همان: ۵۳)

- به گمون من لچک به سر عقیده همه خالقزی ها همینه که شاباجی خانم میگه. نبایس

تو تمام ولایت به نفر باشه که تحمل این فلاکت رو داشته باشه؟ (همان: ۵۴)

- واسه ماها اینش مهم نیست که خوراکش مرتب باشه. زندگی هر جور باشه می گذره.

اما اینش مهمه که بتونیم هر روز بوی رفته هامون رو بشنویم. (همان: ۵۷)

- خانوم جون خیلی خوش او میدید اجرتون با فاطمه زهرا (آل احمد، ۱۳۸۴، زن زیادی:

(۲۶)

- تو این زمونه به کی می شه اطمینون کرد؟ (همان: ۳۹)

- آق ناظم، این احمدی می خاد منو بزنه. (همان: ۹۰)

۲-۶ - ناتمام نویسی (... نویسی)

مقصود از « ناتمام نویسی » آن است که نویسنده به هر دلیل نمی خواهد جمله خود را کامل کند. یا در تکمیل جمله قبلی خود مطلبی را اضافه کند. هر چند ناتمام نویسی بخشی از تکنیک داستان نویسی است، اما کثرت آن، مخاطب را به اندیشه درباره علل آن وا می دارد. این شاخصه به کرات در برخی آثار داستانی « جلال » استفاده شده است. با توجه به فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر هر نویسنده، به نظر می رسد که « جلال » نمی توانست همه افکار و سخنش را به راحتی به زبان آورد. به ناچار خود را سانسور قلمی می کرد و از نوشتن برخی عبارات پرهیز می کرد. عمده موانع نوشتن جلال برخاسته از سیاست، مذهب، اخلاق، عرف جامعه و... بود که جلال نمی خواست علی رغم همه ساختارشکنی هایی که کرده است، در این گونه امور بی پروا عمل کرده باشد. اینک نمونه هایی از ناتمام نویسی در اینجا آورده می شود.

۲-۶-۱- زن زیادی

- و منتظر بودند که فاطمه خانم، آخرین دسته‌ها را بزند و گرمش بشود و عرق بکند تا در پاتیل را بگذارند و آتش زیر آن را بکشند و روی درش بریزند که ای داد و بیداد! (آل احمد، ۱۳۸۴: ۳۳)

- شوهر جوان، دست به تر و خشک نزدن، گوجه‌فرنگی روی صور... اصلاً حظ می کرد. (همان: ۵۸)

- در این سی سال که من در فرنگم تا حالا چهار تا از همکارهام دیوانه شده‌اند ... (همان: ۶۷)

- وقتی حالش به جا آمد، پرسید: آخه این موها ... این موهای بغل صورتم ... آخه من که ... من ... (همان: ۹۷)

- قرار بود به شهربانی تجریش مراجعه کنم و از آن جا به دادگاه و دادگستری و دادسرا و هزار خراب شده‌دیگر ... یک بار دیگر به یاد همه آن دوندگی‌ها و حمق‌ها و بیهودگی‌ها افتادم. (همان: ۱۳۴)

۲-۶-۲- مدیر مدرسه

- من از این لیسانسیه‌های پرافاده نمی‌خواهم که سیگار به دست توی هر اتاقی سر می‌کنند. و یارو برایش گفته بود که اصلاً و ابداً ...! فلانی همچین و هم چون است. (آل احمد، ۱۳۸۴: ۸)

- اگر یکی زیر ماشین رفت، اگر یکی از ایوانی بالا افتاد، چه خاکی به سرم خواهم ریخت؟ ... دیگر یادم نیست. (همان: ۱۳)

- آیا برازنده بود که اول کار این قدر سخت‌گیری نشان بدهم؟ ... که یک سیاهی از ته جاذبه جنوبی پیدا شد. (همان: ۲۱)

- و چون سید اولاد پیغمبر بودم، ازم عذرخواست و یک کتاب جایزه بهم داد که هنوز دارمش ... یادم است نیم ساعتی برایش حرف زدم. (همان: ۲۹)

- اوراق باطله مشق بچه‌ها هم که فراوان بود. فقط یک کبریت لازم داشت ... بچه‌ها همیشه زود می‌آمدند. (همان: ۴۲)

- احتیاجی به این حرف‌ها نیست و قضیه کوچک بود و حل شد و راضی به زحمت شما نبودیم ... که عرق سرد بر بدن من نشست. (همان: ۱۲۸)

۲-۶-۳ - نفرین زمین

- آن جا هم که معلم حساب بودم، برایم در آوردند که میان مالک و رعیت را به هم زده و بفهمی نفهمی ... بله اخراج! (آل احمد، ۱۳۷۶: ۱۱)

- آخر فرهنگ یعنی تحویل بار مرده‌ها به زنده‌ها. گفت: آخر، آقا معلم حرمت قبرستان ... (همان: ۲۳)

- راستش این خانم سرهنگ رُس ما را کشید. آهکمان کرد. همه‌اش هم می گفت: دهنمان بو می دهد ... و قشش خندید (همان: ۵۳)

- راستش بابامان می گفت: می دود جلو و می بیند پشت یک پشته جوانکی افتاده روی یک زن ... و قشش زد زیر خنده. (همان: ۱۱۷)

- گفتم: انگار رمضان تو این خانه نیامده ...! شب زودتر بیا. (همان: ۱۸۴)

- گفت: می دانی! مرده را که رو می دهی ... حرفش را بریدم که آخر تو از مدیر بیشتر به سیاستمداری محتاجی. (همان: ۲۷۶)

۲-۷ - طنز

بدون شک هر ادیب و نویسنده‌ای، با تعریف و طرحی که از طنز در ذهن دارد می داند که جلال آل احمد، طنز نویس نیست و قصدش از بیان عبارات طنزگونه، خندانند مخاطب نیست و اصلاً طنز او در موضوع سخن او نیست. بلکه در نحوه بیان و توصیفات و تشبیهاتی که ذکر می کند آشکار می شود. به تعبیر عبدالعلی دستغیب، «می توان در مورد او به جای کلمه طنز، کلمه تمسخر یا استهزاء را ارائه داد. کج و کوله و بدقیافه بودن آدم‌ها، بد راه رفتن یا مسخره حرف زدن آن‌ها، بدقواره بودن و در خور نبودن لباس‌ها و این قبیل چیزها را نمی توان به حساب طنز گذاشت.» (دستغیب، ۱۳۷۱: ۲۴۵) بنابراین؛ طنز جلال، طنز شیرینی نیست. او کسی نیست که قصد شوخی داشته باشد. بسیار هم جدی است. هیچگاه قصد خندانند مخاطب را ندارد بلکه خشم آگین و تلخ است. جلال می خواهد مخاطب را به

اندیشیدن وادارد و ابتذال و فساد جامعه را، عریان به او نشان دهد. نمونه‌های زیر، این موضوع را به زیبایی می‌نماید.

- و یک بازاری قبله‌نمایش را درآورده و همان پشت درِ وضوخانه داشت قبله را کشف می‌کرد. (آل‌احمد، خسی در میقات، ۱۳۶۹: ۱۱)

- و ده تایی خلای عمومی که به اردو اسمش را نوشته بودند، پایخانه عین چایخانه و چه خوش ساخت! یعنی اول خیال کردم چایخانه است که بعد «بو» راهنمایی کرد یعنی ... (همان: ۱۳۷)

- و اگر بدانید آفریقایی‌ها و هندی‌ها با چه آب کمی، چه کارهای بزرگی را از پیش می‌برند! (همان: ۱۴۳)

- و فلان مازندرانی که گرفتار مناسک حج شده بود. یک روز ناله‌اش در می‌آید که «ای امام حسین! قربانت. بیا مرا از شرّ خدا نجات بده.» (همان: ۱۵۰)

- من در این سفر بیشتر به جستجوی برادرم بودم و همه آن برادران دیگر تا به جستجوی خدا که خدا برای آن که به او معتقد است همه جا هست. (همان: ۱۸۳)

- باتک تخصص نمی‌توان «خر کریم را نعل کرد» ناچار به کارهای دیگر هم دست زده است عین پیرزن‌های خانواده. (آل‌احمد، ۱۳۵۶: ۱۲۸)

- بی‌کارترین فرهنگیان، مدیران فرهنگ‌اند. ورشکسته‌ترین صراف‌ها، بانک دارند. (همان: ۱۲۴)

- قطار سوتی کشید و تکانی خورد. شکم رفیق من که هنوز لب پنجره قطار بود سر خورد و تنه سنگین او، روی من افتاد و او هم برای بار سوم، زبان خود را به روی من باز کرد و معذرتی خواست. (سه تار داستان وداع)

- باز هم آن پیرمردی که وقتی گریه می‌کرد، آدم خیال می‌کرد می‌خندد ... من و خواهرم همیشه از صدای گریه این پیرمرد می‌خندیدیم و مادرم ما را دعوا می‌کرد و دستش را گاز می‌گرفت. یکی هم بود که وقتی گریه می‌کرد صورتش را نمی‌پوشاند و سرش را هم پایین نمی‌انداخت. (سه تار - داستان گناه)

- بله، خدا بزرگه، خیلی هم بزرگه! مثل خُرده فرمایش های زن من ... اما چه باید کرد که درآمد ما خیلی کوچیکه؟! (سه تار داستان لاک صورتی)

- روی میزپاک و مرتب بود ... و نه یک ذره گرد. فقط خاکستر سیگار من زیادی بود. مثل تفی در صورت تازه تراشیده ای. (آل احمد، ۱۳۸۴، مدیر مدرسه: ۴)

- البته از معلمی هم اُقم نشسته بود، ده سال الف و ب درس دادن ... دیدم دارم «خر» می شوم گفتم «مدیر» بشوم. (همان: ۵)

- کله ها ماشین شده بود و بعضی ها یخه سفید داشتند و پای بیشترشان گیوه بود. ده دوازده تایی از آن ها، لباس هاشان به تنشان زار می زد. ارث خرس به گفتار. (همان: ۱۰)

هنوز یک هفته از آمدن فرآش جدید مدرسه نگذشته بود که صدای معلم ها بلند شد. نه به هیچ کدامشان سلام می کرد و نه به دنبال خرده فرمایش هاشان می رفت ... گرچه سوادى نداشت، دفتر حضور و غیاب را امضا می کرد. خط کج و کوله ای جلوی اسمش می کشید که با رمل و اسطرلاب می شد فهمید «حسین» است. (همان: ۳۷)

- حتماً آکادمی افلاطون هم از وقتی پای شاگردانش به آن باز شد، بدل به بیابان برهوت شده بود. (همان: ۷۶)

- چشم هایش آن قدر درشت بود که نگو. عین چشم های دختر عمه ام که عید امسال همچو که لپش را بوسیدم داغ شدم. (پنج داستان - جشن فرخنده)

- دستم را زدم توی حوض که ماهی ها در رفتند و پدرم گفت: کره خر! یواش تر. (پنج داستان - جشن فرخنده)

- از همان سربند اسمم را گذشته بودند «آشیخ» که اول خیلی اوقاتم تلخ شد. اما بعد فکرش را می کردم می دیدم زیاد هم بد نیست و هرچه باشد خودش عنوانی است و از «شلی» بهتر است که لقب مبصرمان بود. (پنج داستان - جشن فرخنده)

- بعد هم اگر بخواهی مگس گیر مورچه ها بیفتد، باید دست کم یک بالش را بکنی تا نپرد یا یک چوب جارو توی ک... فرو کنی که اگر هم پپرد، نتواند. (پنج داستان - خواهرم و عنکبوت)

۲-۸ - نثر شاعرانه

نثر، کلامی است که وزن و قافیه نداشته باشد و شعر کلامی که موزون و مقفّی و مخّیل باشد. در تعریف سنتی از شعر، وزن و قافیه به تنهایی معرّف شعر می‌باشد. اما در تعریف نوگرایان اگر کلامی صرفاً مخّیل باشد، شعر است و لازم نیست الزاماً وزن و قافیه داشته باشد. سخن جلال آل‌احمد، در برخی از آثار او مانند نفرین زمین، سنگی برگوری، کارنامه سه ساله، سفر روس ... شعر گونه می‌شود. یعنی نثر او به شعر می‌گراید. برخی این خصوصیت سبک جلال را شعر منثور یا نثر شاعرانه و یا نثر شعرگونه می‌دانند. اینک نمونه‌هایی از این شاخصه سبکی جلال در اینجا بیان آورده می‌شود.

- و دستش رفت به طرف نهر / و صدای شکافی در آب (آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۲۴)

- خروسی در ده می‌خواند

و تک بانک گاوی درست بیخ گوش ما

یک مرتبه تاریکی را انباشت. (همان: ۲۵)

- سفره‌ای عین باغچه‌ای

و پر از گل‌های خوراکی (همان: ۳۸)

- درخت توتی

و جوی خشکی

که از چاله‌ای می‌گذشت

حوضی بالقوه‌برای وضو. (همان: ۵۴)

- عین یک نارون وسط دشت

یا نه، عین همان بُتّه خار

ریشه‌ات توی زمین است

چتر آفتاب و بارانت بالای سر (همان: ۶۳)

- و رفتیم

آن وسط قبرستان

زیر سایه هیچ درختی و در پناه هیچ تیرک چراغی

قبری بی‌نام و نشان که نه

با سنگی کوچک

و عجب پا خورده و ساییده (همان: ۹۰)

- که چه بلند و چه پاک

و چه نوری از بی مهتابی شبانه‌ی ستارگان بر زمین پاشیده (آل احمد، ۱۳۶۴:

(۲۴۹

- رگبار مانند،

و غرّش رعد وسط این عمارت‌های بلند

چنان بود که انگار ترکیدن توپ

و قطرات درشت آب که از سر عمارات می‌چکید

عین دانه‌های بزرگ تکرگ (آل احمد: ۱۳۶۹: ۷۱)

۲-۹- رمزی - تمثیلی

هرچند محققان، میان رمز و تمثیل تفاوت قائل هستند؛ اما در بحث شاخصه‌های سبکی نثر داستانی جلال، نگارندگان، این دو مفهوم را نزدیک به هم می‌دانند. آن چیزی را که نویسنده نتواند به راحتی به زبان آورد، تلاش می‌کند از رمز و تمثیل بهره گیرد تا مفهوم و منظور خود را به مخاطب منتقل کند. تمثیل، از اشکال ضعیف استدلال در منطق شمرده می‌شود. همانندی یک یا چند جهتی دو شیء نمی‌تواند دلیل قاطعی برای هماهنگی بودن دو پدیده باشد. اما اگر این همانندی‌ها، سطحی نباشد برای رسیدن به حقیقت، سودمند است. در ادبیات فارسی، استفاده از بیان رمزی و تمثیل، هنوز هم یک از رایج‌ترین نوع استدلال‌ها برشمرده می‌شود. خصوصاً در عرفان، مذهب، فلسفه و اخلاق؛ شاعران و نویسندگان توانمندی هستند که از این شیوه بهره گرفته‌اند نظیر: عطار، ابوعلی سینا، غزالی، سهروردی، مولوی. از میان آثار گذشته و نو می‌توان به پنجه تتره هندی یا کلیله و دمنه ایرانی، آب زندگی صادق هدایت (۱۹۴۵ م) اشاره کرد. چنان که می‌دانیم، نثر جلال آل احمد، به رئالیست و واقع‌گرایی بیشتر نزدیک است تا بیان سمبلیک و تمثیلی. «اما از میان آثار داستانی او، در دو اثر، بیش از دیگر آثارش، شاخصه رمزی - تمثیلی آشکار است.» (دستغیب، ۱۳۷۱: ۷۰-۶۹)

۲-۹-۱- سرگذشت کندوها

داستان زنبورها نشان دهنده یک اندیشه اجتماعی است. زنبورها نماد مردم در کشورهای جهان سوم (عقب مانده) هستند و بلایی که به آنها وارد می‌شود، استعمارگران هستند که در پی غارت منابع فرهنگی و اقتصادی شان می‌باشند و گروه‌های مختلف زنبورها هم نماد اقشار مختلف جامعه هستند که در مقابل بلای کشورهای استعمارگر موضع متفاوتی می‌گیرند. برخی محافظه‌کار، گروهی مبارز و گروهی خودباخته می‌شوند و البته گروهی به مهاجرت و کوچ، روی می‌آورند.

۲-۹-۲- نون و القلم

این داستان، با الهام از شکست نهضت ملی ایران، با کودتای آمریکایی سال ۱۹۵۴ م نوشته می‌شود. آدم‌های نون و القلم، نام‌های متفاوتی دارند و حوادث داستان را به صورت تمثیلی و رمزی به پیش می‌برند. تمثیل‌های کتاب، به موضوعات معاصر پیوند می‌خورد. ماجرا با گفتگوی دو میرزابنویس اوج می‌گیرد. اولی میرزا اسدالله، شخصیت وارسته و واقع‌بین و مصلحت‌اندیش است. این شخصیت، تصویری از شخصیت آل احمد می‌باشد که برای حقیقت می‌جنگد. او، یا به صحنه مبارزه پا نمی‌گذارد یا اگر گذاشت، تا به آخر می‌ماند. فرار را مقاومت نمی‌داند بلکه فرار در نظر او، خالی کردن میدان است. مؤثرترین نوع مقاومت در برابر ظلم را «شهادت» می‌داند.

دومی میرزا عبدالزکی است که شخصیتی محافظه‌کار و طماع دارد. از هر حادثه‌ای می‌خواهد به نفع خود استفاده کند. اگر به صحنه‌ای پا می‌گذارد، حتماً پای منفعت شخصی در میان است. اگر مبارزه می‌کند، برای پیروزی است. در صورت شکست، عرصه را خالی می‌کند و می‌گریزد. برای او مبارزه با ظلم، اصل و هدف مقدس نیست. بلکه مبارزه هم برای او وسیله‌ای است جهت رسیدن به مطامع شخصی. جلال، با این شخصیت، وجه تشابهی دارد. هیچ کدام بچه ندارند اما برخلاف او «جلال» معتقد است که فرزندان انسان، دوام طبیعی زندگی آدمی اند نه معنای زندگی آدمی. جلال از جهت اندیشه، شبیه میرزا بنویس اول است.

در این داستان، قلندرها با نمایه‌های مذهبی به قدرت می‌رسند. آنان وقتی میدان را از رقیب خالی می‌بینند، به تحریک احساسات مذهبی مردم می‌پردازند. با ساده‌اندیشی، قدرت را به دست می‌گیرند و چون قادر نیستند بر بحران‌های اجتماعی غلبه کنند، از اردوی حکومتی‌هاشان شکست می‌خورند و می‌گریزند و مردم را تنها می‌گذارند.

۳- نتیجه گیری

این مقاله بعد از بررسی نثر داستان‌های جلال آل احمد به این نتیجه می‌رسد که، آل احمد به دلیل ناامید شدن از جریان‌های روشنفکری عصر، متأثر از نویسندگان بزرگ فرانسه همچون کامو و سلین، به نوشتن داستان‌های رئال پرداخته است. چیزی که او به دنبالش بود؛ ایجاد تغییر در بن‌بست‌های سیاسی، فرهنگی و دینی عصرش می‌باشد. او برای این کار، از هر عاملی که می‌توانست وسیلهٔ نزدیکی به مقصد باشد، استفاده می‌کرد. جلال، نمونهٔ روح ناآرام و طغیان‌گری است که آرامش واقعی را، در ناآرامی می‌داند. در این پژوهش، ویژگی‌های سبکی جلال آل احمد در ده زمینه مورد بررسی قرار گرفته است.

۱ (حذف فعل ۲) تقدّم و تأخر ارکان جمله ۳) کاربرد « واو » عطف ۴) توصیف ۵) شکسته‌نویسی (نثر محاوره‌ای) ۶) ناتمام نویسی (نثر مقطع و بریده) ۷) طنز ۸) نثر شاعرانه ۹) رمزی - تمثیلی

جلال، چون رئالیست است و یا دست کم در پی تقلید مکتب رئال در ادبیات می‌باشد، تلاش می‌کند در جای جای داستان‌هایش از شاخصهٔ رئالیسم استفاده کند. هنگامی که فقر را عریان به تصویر می‌کشد و یا به توصیف ملموس و محسوس از پدیده‌ها، مکان‌ها و شخصیت‌ها در داستان‌هایش می‌پردازد، تماماً در راستای معرفی خود به عنوان یک داستان‌نویس رئالیست می‌باشد. در تمام داستان‌هایش همواره، چونان وقایع نگاری قهار عمل کرده است.

او ساختار دستوری زبان فارسی را در هم شکست و اجازه نداد که پیروی از صلابت زبان، مانع از بروز افکار و احساسات وی شود. جلال، آداب دانی را به کنار گذاشت و به سهولت و شتاب آنچه را که در دل داشت به زبان آورد.

قلم و زبان جلال در بسیای مواقع نمی توانند بر هم سبقت گیرند، گویا قبل از نوشتن به زبان آورده و یا قبل از آنکه به زبان بیاورد، نوشته است. تنگاتنگی قلم و زبان جلال به قدری سحرآمیز شده است که سبک نوشتاری جلال را از دیگر نویسندگان ممتاز ساخته است.

فهرست منابع

۱. آل احمد، جلال. (۱۳۵۷). ارزیابی شتابزده. تهران. انتشارات امیرکبیر
۲. آل احمد، جلال. (۱۳۷۸). از رنجی که می بریم. تهران. انتشارات فردوس
۳. آل احمد، جلال. (۱۳۵۶). پنج داستان. تهران. انتشارات رواق
۴. آل احمد، جلال. (۱۳۶۹). خسی درمیقات. تهران. انتشارات سعدی
۵. آل احمد، جلال. (۱۳۸۳). در خدمت و خیانت روشنفکران. تهران. انتشارات رواق. چاپ دوم
۶. آل احمد، جلال. (۱۳۸۴). دید و بازدید. تهران. انتشارات فردوس
۷. آل احمد، جلال. (۱۳۸۴). زن زیادی. تهران. انتشارات فردوس
۸. آل احمد، جلال. (۱۳۸۳). سرگذشت کندوها. قم. انتشارات خرم
۹. آل احمد، جلال. (۱۳۶۳). سفر به ولایت عزراییل. تهران. انتشارات رواق
۱۰. آل احمد، جلال. (۱۳۶۹). سفر روس. تهران. انتشارات برگ
۱۱. آل احمد، جلال. (۱۳۶۰). سنگی بر گوری. تهران. انتشارات رواق
۱۲. آل احمد، جلال. (۱۳۸۴). سه تار. تهران. انتشارات جامه دان
۱۳. آل احمد، جلال. (۱۳۸۴). مدیر مدرسه. تهران. انتشارات فردوس
۱۴. آل احمد، جلال. (۱۳۶۴). نامه های جلال آل احمد. به کوشش علی دهباشی. تهران. انتشارات پیک
۱۵. آل احمد، جلال. (۱۳۷۶). نفرین زمین. تهران. انتشارات فردوس
۱۶. آل احمد، جلال. (۱۳۷۵). نون و القلم. تهران. انتشارات فردوس
۱۷. آل احمد، جلال. (۱۳۵۶). یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات. تهران. انتشارات رواق
۱۸. پیروز، غلام رضا (۱۳۷۲). کاوشی در آثار، افکار و سبک نوشتار جلال آل احمد. تهران. انتشارات حوزه هنری
۱۹. دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۶۱). نقد آثار جلال آل احمد. تهران. نشر ژرف
۲۰. رحیمیان، هرمز. (۱۳۸۴). ادوار نثر فارسی (از مشروطیت تا انقلاب اسلامی). تهران. انتشارات سمت

شماره ۳۶	نشریه ادب و زبان	۲۳۲
	۲۱. عزیزاده اشکوری، ذبیح الله (۱۳۸۱)، جلال شناسی، تهران: انتشارات فردوس.	
	۲۲. قاضیان، حسین (۱۳۸۶)، جلال آل احمد و گذار از سنت به تجدد، تهران: انتشارات کویر.	
	۲۳. کریستف بالایی/میشل کوبی پرس (۱۳۶۶)، سرچشمه های داستان کوتاه فارسی، ترجمه احمد کریمی حکاک تهران: انتشارات پایروس.	